

مطالعه تطبیقی عوامل انفعال سیاسی زنان در مقایسه با مردان

مریم رفعت‌جاه*

فاطمه رحیمی**

چکیده

در این پژوهش عوامل تأثیرگذار در بی‌تفاوتی و انفعال سیاسی زنان ایرانی با استفاده از آرای رابرت دال و مارتین لیپست بررسی شده است. برای گردآوری و تحلیل داده‌ها از ترکیب روش‌های کمی و کیفی استفاده شده، نمونه‌گیری به شیوه هدف‌مند بوده و افراد مورد مطالعه از میان زنان و مردان با تحصیلات دانشگاهی و شاغل ساکن شهر تهران انتخاب شده‌اند. بر اساس یافته‌ها، مهم‌ترین عوامل انفعال سیاسی افراد مورد مطالعه احساس اثربخش نبودن سیاسی و مشکلات اقتصادی بوده است. هم‌چنین، انفعال سیاسی زنان بیش‌تر از مردان بوده و این مسئله، صرف‌نظر از عوامل روان‌شناختی و اقتصادی، به نوع نگاه به نقش زن در جامعه و باورهای کلیشه‌ای جنسیتی مربوط است. به علاوه، یافته‌های این تحقیق حاکی از پایین بودن آگاهی و اعتماد به نفس سیاسی زنان در مقایسه با مردان و بهره‌گیری کم‌تر آنان از فناوری‌های جدید ارتباطی و اطلاعاتی است. هم‌چنین، در افراد مورد مطالعه مشارکت سیاسی جوانان کم‌تر از میان‌سالان بوده و سطح تحصیلات سبب تفاوت در مشارکت یا انفعال سیاسی افراد نشده است.

کلیدواژه‌ها: انفعال سیاسی، مشارکت سیاسی، آگاهی سیاسی، احساس اثربخش نبودن، اعتماد به نفس سیاسی، باورهای جنسیتی.

۱. مقدمه

شکل‌گیری جامعه دموکراتیک مستلزم حضور آگاهانه و مسئولانه تمامی اعضای آن جامعه در فعالیت‌های مدنی و سیاسی است. از این گذشته، توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

* استادیار گروه انسان‌شناسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) rafatjah@ut.ac.ir

** کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی، دانشگاه علم و فرهنگ frahimi54@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۳

مستلزم افزایش سرمایه‌های انسانی و مشارکت هر چه بیشتر تر افشار گوناگون جامعه به‌ویژه قشر پرشمار زنان است. با این همه، در کشور ما عوامل متعددی مانع از مشارکت شایسته زنان در فعالیت‌های مدنی و سیاسی می‌شود که بخشی از آن از باورهای قالبی جنسیتی و بخشی دیگر از عوامل روان‌شناختی و ساختاری نشئت می‌گیرد که آن هم تحت تأثیر این فرهنگ پدید آمده است. در دهه‌های اخیر، بر اثر ورود و گسترش مدرنیزاسیون و مدرنیسم به کشور و تغییرات ساختاری و فرهنگی، شاهد حضور گسترده زنان در دانشگاه‌ها، افزایش تحصیلات عالی، و اشتغال زنان بوده‌ایم؛ با این حال، هنوز پژوهش‌های اجتماعی نشان می‌دهد زنان ما در مقایسه با مردان علاقه و تمایل کم‌تری به مسائل و فعالیت‌های سیاسی نشان می‌دهند و اکثر آنان رویکردی منفعلانه و بی‌تفاوت در مقابل فعل و انفعالات سیاسی در پیش می‌گیرند. مسئله مورد مطالعه ما این است که چرا حضور زنان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و افزایش نرخ تحصیلات عالی و اشتغال در زنان نتوانسته مشارکت آنان را در فعالیت‌های سیاسی و حضور آنها را در مناصب اجرایی و سیاسی افزایش دهد.

مهم‌ترین شرط توسعه‌یافتگی جوامع نوین را حضور حداکثری و مشارکت وسیع شهروندان در قلمروهای گوناگون زندگی اجتماعی دانسته‌اند. مشارکت سیاسی نوعی تظاهر علنی اراده مردم برای تعیین سرنوشت جمعی خودشان است. قدرت سیاسی، با مشارکت، به نحو مسالمت‌آمیز دست به دست و به شیوه‌ای عادلانه توزیع می‌شود. امروزه، با وجود گسترش رسانه‌های ارتباطی و سهولت و سرعت دست‌یابی به اطلاعات، بی‌تمایلی زنان به مشارکت در فعالیت‌های مدنی و سیاسی بسیار تأمل‌برانگیز است و نشان می‌دهد که نوسازی فناورانه به‌تنهایی نمی‌تواند تضمین‌کننده حضور پررنگ زنان در این عرصه مهم اجتماعی باشد.

برخی از اندیشمندان سیاسی ایرانی معتقدند که رفع موانع عرفی و حقوقی حضور زنان در اجتماع و مدرنیزاسیون تدریجی ضرورتاً موجب گسترش مشارکت سیاسی زنان نمی‌شود. چنان‌که در جوامع غربی نیز رفع این موانع زمینه مشارکت سیاسی زنان را چندان گسترش نداده است. این واقعیت موجب رواج برخی نظریات درباره حدود توانایی مشارکت زنان در زندگی سیاسی شده است، مبنی بر این‌که طبع زنان با سیاست به معنی قدرت و خشونت الفتی ندارد. در جوامع غربی و به‌ویژه در نگرش لیبرالی به مشارکت اجتماعی و سیاسی، همواره تأکید می‌شود که زنان باید سطح آگاهی و توانمندی خود را در زمینه‌های سیاسی نیز ارتقا دهند و در عرصه‌های گوناگون زندگی، از جمله عرصه قدرت و سیاست، که پیش از این مردانه تلقی می‌شد، وارد شوند. از سوی دیگر، در نظریات

سوسیالیستی و فمینیستی، ضمن پذیرش الفت نداشتن طبع زنان با واقعیت قدرت به معنای رایج در جوامع صنعتی مدرن، تأکید می‌شود که راه حل نه تغییر خصلت‌ها و علائق زنان، بلکه تغییر ساخت قدرت و مالکیت است. دولت و سیاست پدیده‌ای مردسالارانه است و فقط با تغییر در ساخت قدرت می‌توان زنان را از لحاظ سیاسی فعال کرد و گرنه مشارکت زنان در زندگی سیاسی ناممکن است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۸۹).

اما کاستلز، جامعه‌شناس متأخر امریکایی، معتقد است که در عصر کنونی که آن را عصر اطلاعات می‌نامد، رشد فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی دگرگونی‌های وسیعی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی ایجاد کرده و تأثیرهای انکارناپذیری بر ساختارهای فرهنگی و الگوهای ارتباط اجتماعی بر جا گذاشته و به کاهش یا امحای تفاوت‌های جنسیتی منتهی شده است. در این میان، جنبش‌های حقوق زنان، با نقد پدرسالاری و سنت‌گرایی دینی، صحنه را برای تحولی بنیادین در جوامع سراسر دنیا آماده کرده‌اند (کاستلز، ۱۳۸۰: ج ۲).

با این حال، برخلاف پیش‌بینی کاستلز، در جوامع در حال توسعه رشد فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی نیز نتوانسته در میزان مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی چندان تأثیرگذار باشد؛ زیرا در عرصه سیاست، در مقایسه با سایر عرصه‌های اجتماعی، موانع و محدودیت‌های بیش‌تری برای زنان وجود دارد و هنوز هم در برخی جوامع در حال توسعه باورهای سنتی زنان را از پرداختن به سیاست و امور مربوط به تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های سیاسی بازمی‌دارد. هم از این روست که در جامعه ما، به رغم وقوع تغییرات عمده در حضور اجتماعی زنان و نحوه ایفای نقش‌های خانوادگی، هنوز دگرگونی فرهنگی عمیقی در زمینه حضور زنان در فعالیت‌های مدنی تحقق نیافته و زنان هم‌چنان برای مشارکت در فعالیت‌های مدنی و سیاسی و برخورداری از حقوق اجتماعی و سیاسی خود با موانع و مشکلات متعددی مواجه‌اند. با این حال، مشارکت زنان در فعالیت‌های مدنی و سیاسی از حالت تابو درآمده و شمار درخور توجهی از زنان به عرصه‌های عمومی راه یافته‌اند. این زنان به هویت و نقش‌های جدید خود ارج می‌نهند، اما غالب آنان با موانعی مواجه می‌شوند که فرهنگ سنتی و قوانین بر سر راهشان قرار داده است؛ فرهنگی که ارزش آن‌ها را کماکان با نقش‌های خانگی‌شان می‌سنجد و به فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان کم‌تر بها می‌دهد (رفعت‌جاه، ۱۳۸۷؛ ۱۳۹۱).

بر اساس باورهای فرهنگی سنتی، غالب زنان ایرانی سیاست را حوزه‌ای مردانه می‌دانند و، جز شمار محدودی از آنان که به روی داده‌های سیاسی نگاهی کنج‌کاوانه و پی‌گیر دارند،

بسیاری از آنان فاقد هویت سیاسی اند و هنگام انتخابات نیز مشارکتی توده‌وار و بدون پشتوانه تحلیلی دقیق از امور جاری و تشکل‌های گوناگون سیاسی دارند. صرف نظر از عوامل جنسیتی، به نظر می‌رسد بخشی از این معضل، یعنی بی‌تفاوتی زنان ایرانی به مسائل سیاسی، به ویژگی‌ها و خلیات کلی ایرانیان از جمله بی‌اعتمادی به نظام‌های سیاسی مربوط باشد؛ خلیاتی که آن را متأثر از تاریخ سیاسی ایران و حکومت‌هایی دانسته‌اند که طی قرون متمادی در کشور روی کار آمده‌اند.

۲. پیشینه تحقیق

مسعودنیا در پژوهش «تبیین جامعه‌شناختی بی‌تفاوتی شهروندان در حیات اجتماعی و سیاسی» (۱۳۸۰) تلاش کرده، ضمن تعریف مفهوم «بی‌تفاوتی»، با استفاده از مفهوم مقابل آن یعنی «مشارکت» به تبیین آن از ابعاد اجتماعی، روان‌شناختی، و اقتصاد سیاسی بپردازد. وی در بعد اجتماعی به پای‌گاه اجتماعی و اقتصادی افراد و قومیت، در بعد روان‌شناختی به عزت نفس و احساس اثربخشی و در بعد اقتصادی به منفعت اقتصادی کنش‌گران اشاره و تأکید کرده که از جمله دلایل مشارکت نکردن افراد دست‌یابی نداشتن عینی یا ذهنی آن‌ها به قدرت یا منفعت اقتصادی بوده است.

محمد عبداللهی طی پژوهشی با عنوان «زنان و نهادهای مدنی، مسائل و موانع مشارکت زنان در ایران» (۱۳۸۳) مشارکت سیاسی را در زمره مشارکت اجتماعی و مدنی قرار داده و تصریح می‌کند که مشارکت مدنی مردم مستلزم رشد نهادهای مدنی و آگاهی آنان از حقوق و وظایف شهروندی خودشان است. اما پدیده مشارکت مدنی و رشد نهادهای غیردولتی در ایران در نخستین مراحل سیر تکوینی خود به سر می‌برد. این پژوهش به شیوه پیمایشی و در سطح ملی و درباره زنان ساکن در مناطق شهری ایران انجام شده است. بر اساس رویکرد نظری پژوهش، مشارکت مدنی بین جوامع توسعه‌یافته (سطح کلان) در ابعاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و در بین انسان‌های توسعه‌یافته (سطح خرد) با ابعاد متغیرهای ادراکی، احساسی، ارزشی و هنجاری قابل شناسایی است. بر اساس یافته‌های این تحقیق، پای‌گاه اجتماعی یا موقعیت و نقشی که زنان در فرایند اجتماعی شدن به صورت ذهنی و عینی در جامعه به دست می‌آورند با نحوه ادراک، برداشت و ارزش‌ها و هنجارهایشان درباره مشارکت مدنی ارتباط مستقیمی دارد و خود این پای‌گاه و نقش به‌شدت تحت تأثیر ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه است؛ در نتیجه، می‌توان

گفت که نقش اول را در تعیین مشارکت مدنی آنان ایفا می‌کند. این عامل حلقه واسط میان عوامل ساختاری و عوامل فردی است.

محمدحسین پناهی طی پژوهشی در تهران (۱۳۸۶) به این موضوع پرداخت که با توجه به شرکت گسترده زنان در فرایند انقلاب اسلامی، که ارتقای وضعیت آنان و مشارکت دادنشان در فرایند سازندگی و توسعه ایران از اهداف آن بود، اکنون پس از گذشت سه دهه از وقوع انقلاب، زنان تا چه حد در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه مشارکت می‌کنند. اگر مشارکت سیاسی آنان در حد پایینی است، چه عواملی موجب دوری آنان از این صحنه شده و چگونه می‌توان کم و کیف مشارکت سیاسی زنان در جامعه را افزایش داد. این پژوهش‌گر با استناد به یافته‌های تحقیق نتیجه می‌گیرد که مشارکت سیاسی زنان در زمان پژوهش (۱۳۸۶) در حد پایینی بوده و میزان فعالیت گروه‌های مرجع، چگونگی ارزیابی تجربه مشارکت سیاسی گذشته، میزان منابع در دسترس، میزان استفاده از رسانه‌های داخلی و میزان اثربخشی سیاسی از عوامل تأثیرگذار بر مشارکت سیاسی زنان بوده است.

هم‌چنین، محسنی تبریزی و صداقتی فرد در پژوهشی که درباره عوامل بی‌تفاوتی اجتماعی در شهروندان تهرانی (۱۳۸۷) با روش پیمایشی انجام دادند به این نتیجه رسیدند که بی‌تفاوتی اجتماعی در شهروندان تهرانی از حد متوسط بالاتر است و، با میزان بالایی از بی‌هنجاری، نارضایتی اجتماعی، فردگرایی، محرومیت نسبی و التزام مدنی اندک، وضعیت نگران‌کننده‌ای را به منزله معضلی اجتماعی ترسیم می‌کند.

نژاد بهرام (۱۳۸۸) به بررسی موانع مشارکت سیاسی زنان در دست‌یابی به سطوح ارشد مدیریتی در جمهوری اسلامی ایران پرداخته و به روش کیفی از طریق مصاحبه با مدیران زن ارشد در ایران به این نتیجه جالب توجه رسیده که یکی از جدی‌ترین موانع برای دست‌یابی زنان به مدیریت خود زنان‌اند؛ زیرا، به دلیل حاکمیت قواعد عرفی و نوع تربیت و اجتماعی شدنشان، پذیرش در جای‌گاه‌های مدیریتی ارشد را به‌سختی پذیرا می‌شوند و اصولاً مشارکت سیاسی را رفتاری نامناسب برای زنان می‌دانند.

پیشگاهی فرد و زهدی گهرپور در پژوهش «بررسی جای‌گاه و نقش زنان خاورمیانه در مشارکت سیاسی» (۱۳۸۹)، برای پاسخ به این سؤال که آیا میان نوع و شکل نظام‌های سیاسی حاکم در منطقه و میزان مشارکت سیاسی مردم و به‌ویژه مشارکت زنان در سطوح بالای قدرت ارتباطی وجود دارد یا خیر، با بررسی گزارش توسعه انسانی سازمان ملل و شاخص توان‌مندسازی جنسیتی و هم‌چنین استفاده از رتبه‌بندی «شاخص دموکراسی اکونومیست»، از جای‌گاه کشورهای جهان در زمینه دموکراسی، به این نتیجه رسیدند که

شکل غالب حکومت‌ها در منطقه خاورمیانه اقتدارگرایی است و رابطه مستقیمی میان اقتدارگرایی حکومت این کشورها و پایین بودن میزان حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی برقرار است. این محققان در نهایت مهم‌ترین عوامل نرخ پایین مشارکت سیاسی زنان در منطقه جغرافیایی در دست بررسی را نبود دموکراسی و مردسالارانه بودن ساختار سیاسی این کشورها و هم‌چنین محدودیت‌های عرفی و شرعی برشمردند که از میان برداشتن آن کاری بس دشوار است.

۳. رویکرد نظری

رویکرد نظری این پژوهش با الهام از نظریات رابرت دال (Rabert Dohl) و مارتین لیپست (Seymour Martin Lipset) و با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران تدوین شده است. دال، با طرح این سؤال که «چرا در اجتماعات امروزی که سطح اطلاعات مردم بالاتر و حق رأی آن‌ها وسیع‌تر است و نیز از نظام‌های سیاسی دموکراتیک‌تری برخوردارند تعداد افراد بی‌تفاوت یا غیرسیاسی این همه زیاد است»، به عواملی چون احساس اثربخش نبودن سیاسی، هزینه‌ها و مشکلات ناشی از فعالیت‌های سیاسی، ناچیز بودن پاداش حاصل از مشارکت سیاسی و در نهایت نبود اعتماد به نفس سیاسی توجه می‌کند. در دیدگاه وی، هر کدام از این مؤلفه‌ها می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در مشارکت یا بی‌تفاوتی سیاسی افراد یک جامعه ایفا کند (دال، ۱۳۶۴: ۱۳۳).

بر اساس نظریه دال، چنانچه افراد میزان اثربخشی سیاسی خود را پایین ارزیابی کنند، میزان مشارکت سیاسی آن‌ها کاهش می‌یابد. معمولاً هدف فرد از مشارکت سیاسی و حضور فعالانه در عرصه سیاست بهبود بخشیدن به وضعیت شخصی و اجتماعی و ساختن آینده‌ای بهتر است. اما چنانچه افراد احساس کنند که توانایی، دانش و یا امکان تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی را ندارند، طبیعی است که سعی کنند خود را کم‌تر در این حوزه درگیر کنند. این رویکرد به‌ویژه برای زنان مصداق دارد و علاقه کم‌تر زنان به عرصه سیاست احتمالاً ناشی از احساس اثربخش نبودن سیاسی و مشخصاً به این علت است که آنان احساس می‌کنند که نمی‌توانند بر روند روی دادها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأثیر بگذارند؛ زیرا هم واقعیت‌های موجود و هم باورهای قلبی در زنان این باور را تقویت می‌کند که سیاست و فرایندهای سیاسی عرصه‌ای مردانه و تحت اختیار و تسلط مردان است و زنان قواعد بازی در این عرصه را نمی‌دانند؛ در نتیجه، غالب آن‌ها توجه و علاقه چندانی به فعالیت‌های سیاسی نشان نمی‌دهند.

هم‌چنین، دال تأکید می‌کند که حس اعتماد به نفس سیاسی افراد (اعم از زن و مرد) با مشارکت سیاسی آن‌ها ارتباط مستقیمی دارد؛ کسانی که نقصانی در اعتماد به نفس سیاسی‌شان وجود دارد و پنداشت آن‌ها از اثربخشی «خود»‌شان منفی است نمی‌توانند به امور سیاسی بپردازند (همان: ۱۵۰).

نظریه دال با اتکا به تجارب و واقعیت‌های جوامع توسعه‌یافته غربی تدوین شده و به طور مشخص به تفاوت‌های جنسیتی در زمینه مشارکت سیاسی پرداخته، اما در جامعه ایران شرایط اجتماعی و فرهنگی متفاوت است و تفاوت‌های چشم‌گیری در نوع تربیت جنسیتی دختران و پسران وجود دارد؛ از این رو، به سبب گستردگی تفاوت‌های جنسیتی و تأثیر چشم‌گیر آن بر نوع نقش‌ها و مسئولیت‌هایی که زنان و مردان در جامعه ایفا می‌کنند، لازم است که در رویکرد نظری پژوهش تأثیر جنسیت را در ارتباط میان میزان آگاهی سیاسی، احساس اثربخشی سیاسی، اعتماد به نفس سیاسی و مشارکت سیاسی لحاظ کنیم.

نوع تربیت جنسیتی زنان در ایران به بروز روحیات و صفاتی در آنان منجر شده که آنان را از شرکت در عرصه سیاست باز می‌دارد. در جامعه ما دختران غالباً برای ایفای نقش‌های خانگی تربیت می‌شوند؛ بنابراین، در روند اجتماعی شدنشان آموزش‌های مناسب و مساعدی برای مشارکت اجتماعی و سیاسی دریافت نمی‌کنند. غلبه هویت‌های خانوادگی در زنان و حضور کم‌تر آنان در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و شغلی فرصت فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را برایشان محدود می‌کند و این خود موجب دوری از اجتماع و ناآگاهی آن‌ها از جریان‌های سیاسی می‌شود. از این گذشته، برای حضور و مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی موانع عرفی، شرعی و قانونی نیز وجود دارد. همه این عوامل دست به دست هم داده و موجب آن می‌شود که زنان در مقایسه با مردان از اعتماد به نفس سیاسی کم‌تری برخوردار باشند و تمایل کم‌تری به شرکت در فعالیت‌های سیاسی داشته باشند.

برخلاف رابرت دال، لیپست در تبیین مشارکت مدنی و سیاسی افراد، در کنار تحصیلات، شغل و طبقه اجتماعی، به عامل جنسیت نیز توجه کرده است و تأکید دارد که افزایش تحصیلات و تعلق به طبقات اقتصادی و اجتماعی بالا سبب افزایش مشارکت سیاسی افراد می‌شود و این امر در مورد زنان اهمیت بیش‌تری دارد، زیرا می‌تواند تفاوت‌های جنسیتی را کاهش دهد. از این رو، به نظر لیپست، زنان با تحصیلات بالا و زنان متعلق به طبقات بالا و متوسط شهری مشارکت بیش‌تری از زنان طبقه پایین در امور سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهند، زیرا اشتغال و در پی آن کسب درآمد و استقلال مالی می‌تواند در

دستیابی زنان به استقلال رأی در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی و در نهایت تقویت اعتماد به نفس آن‌ها تأثیرگذار باشد (لیپست، ۱۳۷۳).

از نظر لیپست، جنسیت و باورهای قالبی جنسیتی در زمره عوامل مؤثر در گرایش نداشتن زنان به سیاست است؛ آنچه به طور سنتی از زنان انتظار می‌رود رسیدگی به افراد خانواده و به دنیا آوردن و مراقبت از فرزند است؛ در نتیجه این نوع نگاه به هویت زن و نیز در اثر گستردگی مسئولیت‌های خانوادگی، زنان فرصت کم‌تری برای حضور در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کنند و در صورت تمایل به ورود در این حوزه چه بسا با تعارض‌ها و تضادهای نقشی مواجه شوند. این تفکر که زنان برای نقش‌های خانگی بدون دست‌مزد و مردان برای نقش‌های اقتصادی و سیاسی آفریده شده‌اند مدام به شیوه‌های گوناگون از جمله رسانه‌های عمومی بازتولید می‌شود؛ در نتیجه، زنان اساساً استقلال اقتصادی و قواعد بازی برای کسب قدرت را فراموش می‌کنند. نظام فرهنگی جامعه در جهت پایداری و تداوم این وضعیت عمل می‌کند. غلبه وابستگی و تابعیت در زنان فضای فاعلیت را از آنان دور و امکان تعامل در قالب رفتارهای تصمیم‌ساز را با سدهای محکم روبه‌رو می‌کند. در چنین فضای تربیتی نوعی خودسانسوری درونی به زنان تحمیل می‌شود که فضای دسترسی به قدرت را حتی از سوی خودشان محدود می‌کند (نژاد بهرام، ۱۳۸۸: ۲۴۲). باورهای قالبی جنسیتی از همان ابتدا وادی سیاست را مردانه جلوه می‌دهد و دختران و زنان را از حضور در این عرصه بازمی‌دارد. هم از این روست که اگرچه دوران کنونی را عصر اطلاعات نامیده‌اند و امروزه دسترسی به اطلاعات بسیار آسان‌تر از گذشته است، به سبب وجود موانع فرهنگی و اجتماعی، این شرایط هم نتوانسته در زمینه حضور زنان در عرصه‌های سیاسی تغییر چندانی ایجاد کند.

۴. روش پژوهش

در این پژوهش از روش ترکیبی (کمی و کیفی) و از فنون مصاحبه و پرسش‌نامه استفاده شده است. نمونه‌گیری به شیوه نظری و هدف‌مند انجام شده است؛ در این نوع نمونه‌گیری نمونه‌ها با توجه به معیارهای مورد نظر محقق انتخاب می‌شود (استروس و کوربین، ۱۳۹۰: ۷۲، ۱۷۷). افراد مورد مطالعه در این پژوهش از میان زنان و مردان شاغل جوان و میان‌سال ساکن در شهر تهران انتخاب شدند. برای انتخاب افراد نمونه، سه معیار جنس، سن، و تحصیلات لحاظ شد که در مطالعات اولیه تأثیرشان بر موضوع پژوهش محرز شد و در مجموع با ۴۰ نفر مصاحبه شد.

۱.۴ تعریف مفاهیم

مشارکت / انفعال سیاسی: مشارکت در تعریف عام به مفهوم هم‌کاری و شرکت در یک کار یا فعالیت و حضور در یک جمع، گروه و یا سازمان به منظور بحث و تصمیم‌گیری، چه به صورت فعال (یعنی توأم با اقدامات عملی) و چه به صورت غیرفعال (یعنی بدون اقدام عملی) است (محسنی تبریزی، ۱۳۷۳: ۱۴۱)؛ **مشارکت سیاسی** به معنای وارد شدن فرد و درگیری او به سطوح مختلف فعالیت‌های سیاسی (اعم از کسب آگاهی از وقایع سیاسی، بحث درباره موضوع‌ها و مسائل سیاسی یا اقدام و عمل سیاسی) از درگیر نشدن کامل تا داشتن مقام رسمی سیاسی است (راش، ۱۳۷۷: ۱۲۳). هانتینگتون و نلسون مشارکت سیاسی را کوشش‌های شهروندان غیردولتی برای تأثیر گذاشتن بر سیاست‌های عمومی تعریف کرده‌اند (مصفا، ۱۳۷۵: ۲۰). **انفعال سیاسی** در نقطه مقابل مشارکت سیاسی قرار دارد؛ یعنی فرد در قبال امور سیاسی و همه امور مربوط به سیاست، از جمله بحث‌های سیاسی، کسب اطلاع از روی دادهای سیاسی و اقدامات سیاسی برای تأثیرگذاری در تصمیم‌های سیاسی، بی تفاوت و دچار بی‌عملی و انفعال باشد.

اعتماد سیاسی: میزان نگرش مثبت و حامیانه مردم به نظام سیاسی، نهادهای سیاسی و کنش‌گران سیاسی در جامعه اعتماد سیاسی نامیده می‌شود (شایگان، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

فقدان اعتماد به نفس سیاسی: شرایطی که در آن انسان فکر می‌کند هر کاری که در امور اجتماعی و سیاسی انجام می‌دهد بی‌اهمیت است و او نمی‌تواند در روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی تغییری ایجاد کند (دال، ۱۳۶۴: ۱۳۶).

احساس اثربخش نبودن سیاسی: بدین معناست که فرد احساس کند مشارکت او در فرایندهای سیاسی و اجتماعی تأثیری بر شیوه سیاست‌گذاری‌ها و نتایج آن ندارد و تغییری در بهبود وضعیت معیشتی و اجتماعی او ایجاد نخواهد کرد.

بی تفاوتی (apathy): به معنای کمی یا نبود علاقه به انجام دادن رفتار یا اقدامی مشخص است؛ نقطه مقابل بی تفاوتی هم‌دلی (empathy) است.

جنسیت: جنسیت یکی از مقوله‌های اجتماعی و تعیین‌کننده رفتارها و نقش‌های اجتماعی زنان و مردان است. جنسیت در بافت فرهنگی هر جامعه به صورت مشخصه‌های روانی، اجتماعی و تعاملی ظاهر می‌شود. جنسیت شامل رفتارها، نقش‌های اجتماعی و اندیشه‌هایی است که فرهنگ هر جامعه بر عهده دو جنس زن و مرد می‌گذارد (Giddenz, 1989).

۵. یافته‌های پژوهش

۱.۵ یافته‌های حاصل از مصاحبه

به طور کلی میزان انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی در زنان مورد مطالعه بیش‌تر از مردان است. همچنین، مردان برداشت روشن‌تر و معنای درست‌تری از مفهوم سیاست و مشارکت سیاسی ارائه کردند. مهم‌ترین کانال کسب اخبار سیاسی برای غالب زنان و مردان تلویزیون است و مردان از سایت‌های خبری و اینترنت بیش‌تر از زنان استفاده می‌کنند.

از نظر مردان، مخاطرات مشارکت سیاسی بیش‌تر از منافع آن است و هرچند زنان پژوهش منافع مشارکت سیاسی را ارتقای فهم و آگاهی سیاسی و باز شدن دید افراد و پیش‌رفت جامعه می‌دانند، آن‌ها نیز در شرایط موجود باور چندانی به فایده‌بخشی فعالیت در این بستر ندارند و غالب آنان در صورتی پیامد مشارکت سیاسی را برای فرد مثبت می‌دانند که هم‌راه و موافق جریان حاکم باشد. در مجموع، زنان نیز چون مردان پیامدهای چندان مثبتی برای فعالیت سیاسی پیش‌بینی نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند فقط نظاره‌گر فعل و انفعالات سیاسی در جامعه باشند. همچنین، اکثریت غالب زنان و مردان مورد مطالعه تأکید داشتند که در شرایط کنونی فضا برای انتقاد مهیا نیست و نمی‌شود بدون دردسر و واهمه به انتقاد از نهادهای سیاسی پرداخت.

در زمینه باورهای جنسیتی، بالغ بر سه‌چهارم زنان و مردان مهم‌ترین نقش زنان را خانه‌داری و رسیدگی به خانواده و فرزندان دانستند. یک‌چهارم زنان به اهمیت حضور و رشد زنان در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز اشاره کردند؛ اما به طور کلی اکثریت زنان مصاحبه‌شونده، به رغم تمایل به حضور فعال در اجتماع، اولویت اول خود را رسیدگی به خانواده و فرزندان ذکر کردند؛ از این نظر تفاوتی میان مردان و زنان مشاهده نشد و اکثریت افراد هر دو گروه، با تأکید بر باورهای جنسیتی سنتی، نقش اصلی و محوری زنان را مدیریت خانه و رسیدگی به فرزندان دانستند.

بیش از نیمی از مردان مهم‌ترین وظیفه مردان را تأمین مالی خانواده ذکر کردند و بقیه به وظایف مردان در جهت ایجاد آرامش در خانواده و پای‌بندی به آن، توجه به رشد اعضای خانواده و تکیه‌گاه آن‌ها بودن اشاره کردند. در مقابل، تعداد کم‌تری از زنان مهم‌ترین وظیفه مردان را تأمین نیازهای اقتصادی خانواده بیان کردند و بر اهمیت نقش مردان در ارضای نیازهای عاطفی همسر و فرزندان و تأمین امنیت و آرامش خانواده تأکید بیش‌تری کردند.

مقایسه کلی زنان و مردان نشان می‌دهد که در نگاه زنان و مردان به مسائلی مانند امکان انتقاد از نهادهای سیاسی، عوامل بی‌تفاوتی سیاسی و باورهای جنسیتی تفاوتی وجود ندارد؛ به این معنی که از دید هر دو گروه در شرایط فعلی فضای سیاسی کشور برای انتقاد بسته است و انتقاد آزاد در عرصه عمومی ممکن نیست و، صرف نظر از یک‌چهارم مردان، بقیه زنان و مردان، ضمن پذیرش وجود انفعال سیاسی در کشور، عواملی چون مشکلات اقتصادی و احساس اثربخش نبودن را در ایجاد این پدیده مهم دانستند و بی‌اعتمادی، ناامیدی اجتماعی و سیاسی و ماشینی شدن زندگی را از عوامل دیگر آن برشمردند. هم‌چنین، زنان و مردان پژوهش توافق داشتند که مهم‌ترین وظیفه زن رسیدگی به خانواده و فرزندان است؛ اما در زمینه تبعات فردی و اجتماعی مشارکت سیاسی، برداشت از مفهوم سیاست و مشارکت سیاسی، میزان استفاده از منابع خبری، مهم‌ترین وظیفه مردان و ویژگی‌های مهم زن مسلمان با هم تفاوت داشتند.

مردان بیش از زنان به پیامدهای مشارکت سیاسی بدبین بودند، آن را پرمخاطره توصیف کردند و علت آن را فقدان احزاب سیاسی، نداشتن آگاهی و قابلیت لازم برای فعالیت سیاسی و توسعه‌نیافتگی جامعه در ابعاد گوناگون دانستند. از نگاه این مردان، فعالیت سیاسی در چنین بستری حاصلی جز صدمه زدن به فرد و جامعه نخواهد داشت و به طور قطع پیامدهای منفی آن برای فرد بیش از پیامدهای مثبت خواهد بود. هم‌چنین، در زمینه مهم‌ترین وظیفه مردان، زنان تأمین نیازهای عاطفی و روانی خانواده و در کنار آن رفع نیازهای مالی و معیشتی را مطرح کردند، در حالی که غالب مردان تأمین مالی را مهم‌ترین وظیفه مرد در قبال خانواده‌اش برشمردند. در زمینه نقش‌های جنسیتی اکثریت افراد مورد مطالعه دو گروه آموزه‌های دینی را موافق باورهای جنسیتی سنتی دانستند، اما زنان نگاه انتقادی‌تری به آن‌ها داشتند و شمار بیش‌تری از زنان آن‌ها را تبعیض‌آمیز، ناعادلانه، و محدودکننده زنان در فعالیتهای اجتماعی و فرصت‌های رشد دانستند.

هم‌چنین، مقایسه افراد دو گروه با تحصیلات کارشناسی و بالاتر نشان می‌دهد که به طور کلی، با افزایش سطح تحصیلات از میزان بدبینی به فضای سیاسی کشور کاسته شده است. مقایسه این دو گروه هم‌چنین نشان می‌دهد که افراد با تحصیلات بالاتر آگاهی سیاسی بیش‌تری دارند، چراکه اکثریت افراد دارای مدرک کارشناسی یا از مفهوم سیاست اظهار بی‌اطلاعی کردند و یا پاسخ‌های مبهم و نامفهومی دادند؛ ولی غالب افراد با تحصیلات کارشناسی ارشد و دکترا با آگاهی و اعتماد به نفس نسبتاً جالب توجهی درباره مفهوم سیاست اظهار نظر کردند. افراد هر دو گروه تلویزیون ایران را مهم‌ترین منبع خبری

خود دانستند، اما افراد با تحصیلات کارشناسی ارشد و دکترا اظهار کردند که بیش‌تر از گروه اول از کانال‌های خبری دیگر مثل ماهواره و اینترنت استفاده می‌کنند. آنچه در این مقایسه جلب نظر می‌کند این است که تبعات مشارکت سیاسی از نظر هر دو گروه تقریباً یکسان است و سطح تحصیلات در نگرش افراد به پیامدهای مشارکت سیاسی تفاوتی ایجاد نکرده است؛ هر دو گروه معتقدند که در شرایط کنونی مشارکت سیاسی برای افراد سودمند نیست و با هزینه‌ها و مخاطرات زیادی همراه است. به نظر می‌رسد این برداشت‌ها به فراهم نبودن زمینه‌های نهادی و بستر مناسب برای فعالیت‌های سازمان‌یافته سیاسی مربوط باشد. از دید غالب افراد این دو گروه، فقط افرادی می‌توانند بدون نگرانی به مشارکت در فعالیت‌های سیاسی بپردازند و از آن منتفع شوند که یا به جریان‌ها و گروه‌های سیاسی وابسته باشند یا بتوانند از اصول و ارزش‌های انقلابی استفاده ابزاری کنند و از این راه منافع شخصی خود را تأمین کنند. در هر حال، برای فعالیت‌های سیاسی مقاصد و منافع فردی بیش‌تر برجسته شده تا مصالح و منافع اجتماعی و جمعی. اما، صرف نظر از بی‌تأثیر و پرهزینه دانستن فعالیت سیاسی، به طور کلی در میان افراد با تحصیلات کارشناسی ارشد و دکترا بدبینی کم‌تری به فضای عمومی جامعه وجود داشت؛ آن‌ها امکان انتقاد از نهادهای سیاسی را، در صورتی که بدون قصد و غرض و با نیت سالم باشد، منتفی نمی‌دانستند.

در زمینه نگرش به نقش‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان، سطح تحصیلات تفاوت چندانی در دیدگاه افراد ایجاد نکرده و اکثریت افراد هر دو گروه نقش‌های خانوادگی را مهم‌ترین نقش زنان و حضور آن‌ها در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی را موجب اختلال در این نقش‌ها دانستند.

در عین حال، افراد با تحصیلات بیش‌تر از کارشناسی باور داشتند که وظیفه مرد فقط تأمین مالی خانواده نیست، بلکه باید تلاش کند تا احساس امنیت عاطفی و روانی را برای همسر و فرزندان خود افزایش دهد و زمینه رشد فردی و اجتماعی آن‌ها را فراهم سازد.

نتایج پژوهش حاکی از آن است که، به رغم نگاه مثبت‌تر افراد با تحصیلات بالاتر از کارشناسی به نقش‌های اجتماعی زنان، نقش اصلی زنان در دید افراد هر دو گروه (با تحصیلات کارشناسی و بالاتر از کارشناسی) خانه‌داری و تربیت فرزند است؛ هرچند افراد گروه اخیر در مجموع ارزیابی بهتری از جای‌گاه زن در اسلام ارائه کردند، با وجود تأیید و تأکید بر هویت اجتماعی و سیاسی زن مسلمان که هم در قرآن و هم در زندگی زنان

اسوه‌ای هم‌چون خدیجه، فاطمه و زینب (س) نمایان است (رفعت‌جاه و روح‌افزا، ۱۳۹۱)، در غالب افراد نگاه و گرایش منفی به هویت سیاسی زن مسلمان و مشارکت سیاسی آن‌ها مشاهده شد.

هم‌چنین، ما در پژوهش حاضر مردان و زنان با تحصیلات بالاتر از کارشناسی را مقایسه کردیم تا دریابیم که آیا با افزایش تحصیلات عالی و اشتغال زنان تفاوت‌های آنان با مردان در موضوع مورد مطالعه کاهش می‌یابد یا خیر.

مقایسه مردان و زنان با تحصیلات بالاتر از کارشناسی، که همگی شاغل بودند، نشان می‌دهد که هرچند افراد هر دو گروه از مفهوم سیاست و مشارکت سیاسی و مهم‌ترین نقش زن برداشت تقریباً یک‌سانی دارند، درباره عوامل انفعال سیاسی و امکان انتقاد از نهادهای سیاسی هم‌رأی نیستند؛ زنان نگاه منفی‌تری به مشارکت سیاسی ابراز کردند، اما مردان این گروه بدبینی کم‌تری به فضای سیاسی کشور ابراز کردند و تبعات مشارکت سیاسی را چندان منفی ارزیابی نکردند و امکان انتقاد را متفی ندانستند.

صرف نظر از نگاه انتقادی نزدیک به نیمی از زنان با تحصیلات عالی به جای‌گاه و حقوق زنان در جامعه، غالب زنان و مردان با تحصیلات بالا (کارشناسی ارشد و دکترا) هم‌چنان به زن، نقش، و جای‌گاه او نگاه سستی دارند؛ به گونه‌ای که نیمی از زنان و اکثریت مردان با تحصیلات بالاتر از کارشناسی حضور زنان را در محیط خانه و خانواده بیش‌تر می‌پسندند تا در عرصه جامعه.

هم‌چنین زنان این گروه کم‌تر از مردان از سایت‌های خبری اینترنتی استفاده می‌کنند و بیش‌تر آنان از تلویزیون و ماهواره برای کسب خبر و اطلاع از مسائل روز بهره می‌گیرند. استفاده کم‌تر از سایت‌های خبری اینترنتی ممکن است ناشی از مهارت کم‌تر زنان در به‌کارگیری فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی و یا فرصت کم‌تر آنان به علت مسئولیت‌های مضاعف شغلی و خانگی باشد.

۲.۵ یافته‌های حاصل از پرسش‌نامه

برای واری و تکمیل یافته‌های حاصل از مصاحبه و سنجش هم‌بستگی انفعال سیاسی با عوامل مورد مطالعه، پرسش‌هایی در قالب شاخص‌های چندگویه‌ای طراحی و به صورت یک پرسش‌نامه کوتاه در اختیار هریک از افراد قرار داده شد. خلاصه نتایج توصیف و تبیین داده‌ها در دو جدول زیر نمایان است.

جدول ۱. توزیع متغیرهای وابسته و متغیرهای مستقل مورد مطالعه به تفکیک جنس

زنان				مردان			
پایین	متوسط	بالا	متغیرهای مورد مطالعه	پایین	متوسط	بالا	متغیرهای مورد مطالعه
۶	۱۰	۴	فعالیت سیاسی	۳	۸	۹	فعالیت سیاسی
۶	۲	۱۲	پی‌گیری اخبار سیاسی	۱	۲	۱۷	پی‌گیری اخبار سیاسی
۱	۷	۱۲	شرکت در انتخابات	۳	۱	۱۶	شرکت در انتخابات
۰	۱۹	۱	پای‌گاه اجتماعی	۰	۱۷	۳	پای‌گاه اجتماعی
۱۱	۹	۰	باور به کلیشه‌های جنسیتی	۵	۸	۷	باور به کلیشه‌های جنسیتی
۴	۶	۱۰	میزان استفاده از رسانه	۳	۸	۹	میزان استفاده از رسانه
۳	۱۰	۷	اعتماد به نفس سیاسی	۱	۱۰	۹	اعتماد به نفس سیاسی
۳	۵	۱۰	اعتماد به نهادهای سیاسی	۲	۷	۱۱	اعتماد به نهادهای سیاسی
۵	۹	۶	اعتماد به نفس	۱	۸	۱۱	اعتماد به نفس

جدول ۱ که توزیع فراوانی عوامل مورد مطالعه را به تفکیک جنس نشان می‌دهد حاکی از آن است که فعالیت سیاسی و میزان پی‌گیری اخبار سیاسی در مردان بیش‌تر از زنان بوده است. از این گذشته، اکثریت قریب به اتفاق افراد مورد مطالعه از پای‌گاه اجتماعی متوسط برخوردار بوده‌اند و تعداد مردانی که به کلیشه‌های جنسیتی باور داشتند بیش‌تر از زنان بوده است. به لحاظ میزان استفاده از رسانه، تفاوت چندانی میان زنان و مردان مشاهده نشد؛ اما اعتماد به نفس سیاسی و اعتماد به نهادهای سیاسی در مردان بیش‌تر از زنان بوده است.

جدول ۲. هم‌بستگی میان مشارکت/ انفعال سیاسی و متغیرهای مستقل به تفکیک جنس

زنان		مردان	
ضریب هم‌بستگی	متغیرهای مستقل	ضریب هم‌بستگی	متغیرهای مستقل
۰/۱۷۵	اعتماد به نهادهای سیاسی * رابطه ضعیف	۰/۵۷۲	اعتماد به نهادهای سیاسی * رابطه نسبتاً قوی
۰/۱۸۹	اعتماد به نفس سیاسی * رابطه ضعیف	۰/۶۴۷	اعتماد به نفس سیاسی * رابطه نسبتاً قوی
۰/۴۳۲	میزان استفاده از رسانه * رابطه جالب توجه	۰/۳۹۰	میزان استفاده از رسانه * رابطه جالب توجه
۰/۱۲۷	نوع باورهای جنسیتی * رابطه ضعیف	۰/۱۷۴	نوع باورهای جنسیتی * رابطه ضعیف

۰/۰۶۹	پای‌گاه اجتماعی * رابطه ندارد	-۰/۲۴۶	پای‌گاه اجتماعی * رابطه نسبتاً ضعیف
۰/۲۲۴	وضعیت تأهل * رابطه نسبتاً ضعیف	۰/۰۲۹	وضعیت تأهل * رابطه ندارد
۰/۲۳۹	سن * رابطه جالب توجه	۰/۱۶۳	سن * رابطه ضعیف
۰/۱۲۶	تحصیلات * رابطه ضعیف	۰/۲۲۸	تحصیلات * رابطه جالب توجه
۰/۰۹۶	نوع شغل * رابطه ندارد	۰/۱۸۶	نوع شغل * رابطه ضعیف

جدول ۲ میزان هم‌بستگی مشارکت/ انفعال سیاسی را با عوامل مورد مطالعه به تفکیک جنس نشان می‌دهد و حاکی از آن است که هم‌بستگی اعتماد به نهادهای سیاسی با مشارکت سیاسی در مردان قوی، ولی در زنان بسیار ضعیف و اعتناکردنی بوده است. یعنی بالا بودن اعتماد زنان به نهادهای سیاسی نیز سبب افزایش مشارکت سیاسی آنان نشده است. هم‌چنین، اعتماد به نفس سیاسی با میزان مشارکت سیاسی مردان هم‌بستگی بالایی دارد، اما در زنان این هم‌بستگی ضعیف و ناچیز است؛ یعنی مشارکت سیاسی نداشتن زنان و بی‌تفاوتی سیاسی آن‌ها برخلاف مردان ارتباط چندانی با اعتماد آنان به نهادهای سیاسی و اعتماد به نفس سیاسی ندارد. هم‌چنین، میان استفاده از رسانه و میزان مشارکت سیاسی مردان و زنان مورد مطالعه هم‌بستگی متوسط و جالب توجهی مشاهده شد که حاکی از تأثیر یک‌سان این متغیر در افزایش مشارکت سیاسی مردان و زنان، به‌ویژه در بعد آگاهی سیاسی آن، بوده است.

نتیجه جالب مربوط به پای‌گاه اجتماعی و تحصیلات آن است که این متغیرها با میزان مشارکت سیاسی مردان هم‌بستگی منفی داشتند؛ یعنی هرچه پای‌گاه اجتماعی مردان بالاتر بوده میزان مشارکت سیاسی آن‌ها کم‌تر بوده است. جالب‌تر آن‌که این رابطه در زنان ضعیف، اما مستقیم بوده است. میان وضعیت تأهل و مشارکت سیاسی در مردان رابطه‌ای برقرار نبود، اما میزان این هم‌بستگی در زنان به مراتب بیش‌تر از مردان و تأمل‌برانگیز بوده است؛ شاید به این علت که در هر حال مسئولیت‌های خانوادگی زنان متأهل بیش‌تر از مردان است و تأهل حضور زنان را در خانه و حضور مردان را در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی افزایش می‌دهد و از این رو تأثیر کاهنده‌ای بر حضور مردان در اجتماع

و فرصت آنان برای کسب آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی بر جای نمی‌گذارد. هم‌چنین، میان سن و مشارکت سیاسی در مردان رابطه‌ای مشاهده نشد، اما سن با مشارکت اجتماعی زنان رابطه‌ی جالب توجهی داشت و نشان داد میزان مشارکت سیاسی زنان جوان کم‌تر از زنان میان‌سال بوده است.

۶. نتیجه‌گیری

بر اساس یافته‌های کیفی پژوهش، به طور کلی میزان انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی در زنان مورد مطالعه بیش‌تر از مردان بوده است. هم‌چنین، زنان در مقایسه با مردان اعتماد کم‌تری به نهادهای سیاسی ابراز کردند و درک ضعیف‌تری از مفهوم سیاست و مشارکت سیاسی داشتند. به علاوه، دو گروه پیامدهای مشارکت سیاسی را در جامعه ایران نامطلوب و پرمخاطره ارزیابی کردند؛ اما مردان تأکید بیش‌تری بر پیامدهای منفی مشارکت سیاسی داشتند و در نهایت عوامل انفعال سیاسی را، به ترتیب اهمیت، احساس اثربخش نبودن سیاسی، مشکلات اقتصادی و بی‌اعتمادی سیاسی بیان کردند.

در مقایسه افراد مورد مطالعه بر حسب سطح تحصیلات دریافتیم که به طور کلی با افزایش سطح تحصیلات، سطح آگاهی سیاسی افزایش یافته و از میزان بدبینی به فضای سیاسی کشور کاسته شده است؛ اما سطح تحصیلات در نگرش افراد به پیامدهای مشارکت سیاسی تفاوتی ایجاد نکرده و افراد، صرف نظر از سطح تحصیلاتشان، باور داشتند که در شرایط کنونی مشارکت سیاسی برای افراد سودمند نیست و با هزینه‌ها و مخاطرات زیادی همراه است. شایان توجه است که اغلب زنان و مردان مورد مطالعه به تبعات و آثار فردی مشارکت سیاسی توجه بیش‌تری داشتند تا تبعات اجتماعی آن.

در زمینه نگرش به نقش‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان، اکثریت افراد مورد مطالعه، صرف نظر از جنس و یا تحصیلاتشان، نقش‌های خانوادگی را مهم‌ترین نقش زنان و حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی را موجب اختلال در این نقش‌ها می‌دانستند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که، به رغم نگاه مثبت‌تر افراد با تحصیلات بالاتر از کارشناسی به نقش‌های اجتماعی زنان، غالب افراد نقش اصلی زنان را خانه‌داری و تربیت فرزند دانستند و نوعی نگاه و گرایش منفی به هویت سیاسی زن مسلمان و مشارکت سیاسی زنان در آنان مشاهده شد.

آنچه در جمع‌بندی نتایج کیفی می‌توان اظهار کرد آن است که از دیدگاه زنان و مردان مورد مطالعه عوامل مشارکت سیاسی/ انفعال افراد به طور کلی عبارت‌اند از احساس

اثر بخش نبودن سیاسی، بی‌اعتمادی سیاسی و مشکلات اقتصادی و در مورد زنان، علاوه بر عوامل کلی یادشده، عامل فرهنگی جنسیت که از طریق هویت‌های جنسیتی سنتی و تقسیم جنسیتی کار در جامعه بازتولید می‌شود در گرایش نداشتن زنان به مشارکت سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

بر اساس یافته‌های کمی، از میان سه مؤلفه انفعال سیاسی، زنان و مردان مورد مطالعه به لحاظ میزان شرکت در انتخابات تفاوتی نداشتند، ولی میزان پی‌گیری اخبار سیاسی و نیز شرکت در فعالیت‌های سیاسی در مردان بیش‌تر از زنان بوده است. هم‌چنین، اعتماد به نفس سیاسی و اعتماد به نهادهای سیاسی نیز در مردان بیش‌تر بوده است. از این گذشته، تعداد مردانی که به کلیشه‌های جنسیتی باور داشتند بیش‌تر از زنان بوده است، ولی به لحاظ میزان استفاده از رسانه تفاوت چندانی میان زنان و مردان مشاهده نشد. ضرایب هم‌بستگی حاکی از آن است که هم‌بستگی اعتماد به نهادهای سیاسی با مشارکت سیاسی در مردان قوی، ولی در زنان بسیار ضعیف و اعتناکردنی بوده است؛ یعنی بالا بودن اعتماد زنان به نهادهای سیاسی نیز سبب افزایش مشارکت سیاسی آنان نشده است. هم‌چنین، اعتماد به نفس سیاسی با میزان مشارکت سیاسی مردان هم‌بستگی بالایی دارد، اما در زنان این هم‌بستگی ضعیف و ناچیز است؛ یعنی مشارکت سیاسی نداشتن زنان، برخلاف مردان، ارتباط چندانی با اعتماد آنان به نهادهای سیاسی و اعتماد به نفس سیاسی ندارد. از این گذشته، میان استفاده از رسانه و میزان مشارکت سیاسی مردان و زنان مورد مطالعه هم‌بستگی متوسط و جالب توجهی مشاهده شد که حاکی از تأثیر یک‌سان این متغیر در افزایش مشارکت سیاسی مردان و زنان به‌ویژه در بعد آگاهی سیاسی آن بوده است. نتیجه جالب مربوط به پای‌گاه اجتماعی و تحصیلات آن است که این متغیرها با میزان مشارکت سیاسی مردان هم‌بستگی منفی داشتند؛ یعنی هرچه پای‌گاه اجتماعی مردان بالاتر بوده، مشارکت سیاسی آن‌ها کم‌تر بوده است؛ جالب‌تر آن‌که این رابطه در زنان ضعیف، اما مستقیم بوده است. بین وضعیت تأهل و مشارکت سیاسی در مردان رابطه‌ای وجود نداشت، اما این هم‌بستگی در زنان به‌مراتب بیش‌تر از مردان و تأمل‌برانگیز بوده است. شاید به این علت که در هر حال مسئولیت‌های خانوادگی زنان متأهل بیش‌تر از مردان است و تأهل معمولاً حضور زنان را در خانه افزایش می‌دهد، اما تأثیر کاهنده‌ای بر حضور مردان در اجتماع و فرصت آنان برای کسب آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی بر جای نمی‌گذارد، بلکه به سبب ضرورت تأمین اقتصادی خانواده سبب افزایش حضور مردان در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شود. هم‌چنین، میان سن و مشارکت سیاسی در

مردان رابطه‌ای مشاهده نشد، اما سن با مشارکت زنان هم‌بستگی جالب توجهی داشت و نشان داد مشارکت سیاسی زنان جوان کم‌تر از زنان میان‌سال است.

در رویکرد نظری پژوهش عواملی که بر بی‌تفاوتی و انفعال سیاسی مؤثر دانسته شدند عبارت بودند از: بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی، بی‌اعتمادی به نفس سیاسی، احساس اثربخش نبودن، وضعیت اقتصادی و جنسیت. یافته‌ها نشان می‌دهد از میان عوامل پیش‌گفته احساس اثربخش نبودن سیاسی بیش‌ترین تأثیر را در بی‌تفاوتی زنان و مردان داشته و پس از آن مشکلات اقتصادی، بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی و ترس از پیامدهای منفی مشارکت سیاسی قرار دارند. بخش عمده‌ای از افراد مورد مطالعه عامل اثربخش نبودن را یکی از عوامل تأثیرگذار دانستند و این مؤید نظریه دال در بی‌تفاوتی سیاسی مردم است و در پژوهش ما نیز تأیید شده است.

ضعف اعتماد به نفس سیاسی یا فقدان آن عامل دیگری است که دال (۱۳۶۴: ۱۳۶) برای تبیین بی‌تفاوتی سیاسی مطرح کرده است. بدین معنا که چنانچه فرد تصور کند دانش، توانایی و شایستگی لازم برای مداخله و تأثیرگذاری در فرایندهای سیاسی را ندارد و نمی‌تواند منشأ تغییرات شود، به احتمال زیاد ترجیح می‌دهد اصلاً وارد این زمینه نشود. بر اساس یافته‌های تحقیق، زنان مورد مطالعه در مقایسه با مردان از اعتماد به نفس سیاسی کم‌تر و مشارکت سیاسی پایین‌تری برخوردار بودند؛ به عبارت دقیق‌تر، کم‌تر پی‌گیر اخبار سیاسی بودند و کم‌تر در فعالیتهای سیاسی شرکت می‌کردند. این نتیجه نیز با نظریه دال هم‌خوانی دارد.

جنسیت و باورهای جنسیتی از مفاهیم دیگری است که به تأسی از لیپست تأثیر آن را بر مشارکت یا بی‌عملی سیاسی واکاوی کردیم. لیپست تأکید دارد که توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیش‌شرط مشارکت سیاسی شهروندان است. در جوامع در حال توسعه از جمله ایران که تقسیم جنسیتی کار غالب است، به این معنا که مسئولیت‌ها و نقش‌های خانگی عمدتاً به زنان و نقش‌های اقتصادی و سیاسی عمدتاً به مردان اختصاص دارد، مشارکت و فعالیت اقتصادی و حضور فعال زنان در اجتماع لازم و ضروری به شمار نمی‌آید؛ بدین ترتیب، جنسیت یکی از عوامل تأثیرگذار در میزان مشارکت افراد اجتماع در عرصه‌های گوناگون از جمله مشارکت سیاسی است. در این پژوهش، داده‌های حاصل از پرسش‌نامه هم‌بستگی نوع باورهای جنسیتی را با مشارکت سیاسی زنان مورد مطالعه در سطح تقریباً پایینی نشان می‌دهد، ولی نتایج برآمده از مصاحبه‌ها فاصله میان نظر و عمل و تسلط باور به تقسیم کار جنسیتی در زندگی روزمره زنان و مردان را آشکار می‌سازد.

در فرهنگی که هویت اجتماعی زن مبتنی بر نقش‌های خانوادگی اوست و مهم‌ترین مسئولیت زنان متأهل کدبانویی و مراقبت از کودکان است، مسئولیت‌های خانواده به‌ویژه امور مربوط به فرزندان فقط بر عهده زنان است و هویت اجتماعی مردان نیز عمدتاً بر نقش‌های اقتصادی و سیاسی‌شان مبتنی است، هر کدام به نوعی از سایر استعدادها و توانایی‌های خود و هر دو از مسیر رشد فردی و توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بازمی‌مانند. در این میان، زنان ضررهای بیش‌تری را متقبل می‌شوند، زیرا از عرصه اجتماع و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که هم متضمن رضایت و رشد و بلوغ است و هم مورد درآمد، منزلت و قدرت بازمی‌مانند و به همان موجودات احساساتی و وابسته‌ای تبدیل می‌شوند که کلیشه‌های جنسیتی تصویر و بازتولید می‌کنند. هویتی این‌چنین هم با شأن و منزلت انسانی زن و هم با آموزه‌های اصیل دین اسلام و سیره زنان اسوه مسلمان مغایر است. مهم‌تر آن‌که جامعه نیز از بخش عظیمی از نیروی انسانی خود محروم می‌شود؛ نیرویی که اگر آموزش ببیند و توانمند شود می‌تواند نقش بسیار مهمی در توسعه اجتماعی و اقتصادی ایفا کند. در نتیجه، رویکرد لیست در زمینه اهمیت شاخص‌های توسعه‌ای، عوامل اقتصادی، اجتماعی، جنسیت و وضعیت تأهل در انفعال سیاسی افراد در این پژوهش تأیید شده است.

منابع

- استراوس، آنسلم و جولیت کوربین (۱۳۹۰). *مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای*، ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸). *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*، تهران: مؤسسه نشر نوین کیهان.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی مشارکت سیاسی زنان*، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- پیشگاهی فرد، زهرا و محمد زهدی گهرپور (۱۳۸۹). «بررسی جای‌گاه و نقش زنان خاورمیانه در مشارکت سیاسی»، *فصل‌نامه زن و جامعه*، س ۱، ش ۱.
- دال، رابرت (۱۳۶۴). *تجزیه و تحلیل جدید سیاست*، ترجمه حسین ظفریان، نشر مترجم.
- راش، مایکل (۱۳۷۷). *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- رفعت‌جاه، مریم (۱۳۸۷). *تأملی در هویت زن ایرانی*، تهران: دانشگاه تهران.
- رفعت‌جاه، مریم و فائزه روح‌افزا (۱۳۹۱). *عوامل اجتماعی مؤثر بر نگرش به هویت دینی زن مسلمان*، *فصل‌نامه مسائل اجتماعی ایران*، دوره سوم، ش ۲.
- زنجانی‌زاده، هما (۱۳۸۱). «مشارکت سیاسی زنان و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن: چالش‌های نوین»، *فصل‌نامه علوم اجتماعی*، ش ۱۹.

- سریع القلم، محمود (۱۳۸۹). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: فرزانه روز.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۰). عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، تهران: فرزانه روز.
- شایگان، فریبا (۱۳۸۷). «بررسی عوامل تأثیرگذار بر اعتماد سیاسی»، دانش سیاسی، س ۴، ش ۷.
- عبداللهی، محمد (۱۳۸۳). «زنان و نهادهای مدنی، مسائل، موانع و راهبردهای مشارکت مدنی زنان در ایران»، جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، ش ۲.
- فلیک، اووه (۱۳۹۰). درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- کار، مهرانگیز (۱۳۷۹). مشارکت سیاسی زنان؛ موانع و امکانات، تهران: روشن‌گران و مطالعات زنان.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات (ظهور جامعه شبکه‌ای)، ج ۱، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات (قدرت هویت)، ج ۲، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
- لیپست، مارتین (۱۳۷۳). جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمدحسین فرجاد، تهران: توس.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۵). «بیگانگی مانعی برای مشارکت و توسعه ملی، بررسی رابطه میان بیگانگی و مشارکت اجتماعی - سیاسی»، نامه پژوهش (فصلنامه تحقیقات فرهنگی)، س ۱، ش ۱.
- محسنی تبریزی، علیرضا و مجتبی صدیقی فرد (۱۳۸۷). «پژوهشی درباره بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران: مورد پژوهش شهروندان تهرانی»، جامعه‌شناسی کاربردی، س ۲۲، ش ۴۳.
- مسعودنیا، ابراهیم (۱۳۸۰). «تبیین جامعه‌شناختی بی‌تفاوتی شهروندان در حیات اجتماعی و سیاسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، س ۱۵، پیاپی ۱۶۸.
- مصفا، نسرین (۱۳۷۵). مشارکت سیاسی زنان در ایران، تهران: وزارت امور خارجه.
- نژاد بهرام، زهرا (۱۳۸۸). موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران، تهران: رسانش.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

- Afshar, Haleh (2000). 'Women and Politics in Iran', *The European Journal of Development Research*, Vol. 12, No. 1.
- Dean, Dwight (1960). 'Alienation and Political Apathy', *Social Forces*, Vol. 38, No. 3.
- Enayat, Halimeh (2002). 'Political Participation of Women in Iran: A Sociological Study', ph. D. Thesis, Punjab University, Chandigarh, India.
- Gans, Herbert L (1960). 'Political Participation and Apathy', *Phylon*, Vol. 49, No. 3-4.
- Giddens, Anthony (1989). *Sociology*, Cambridge: Polity press.
- Mosby, Speed (1898). 'Danger of Political Apathy', *The North American Review*, Vol. 167, No. 503.
- Rosenberg, Morris (1955). 'Some Determinants of Political Apathy', *The Public Opinion Quarterly*, Vol. 18, No. 4.